

بسم الله الرحمن الرحيم

طائفه اول از روایاتی که در باب تمثیل و تصویر وارد شده بود روایاتی بود که به عنوان تصویر و تمثیل آمده است و احتمال این که مطلق باشد و هم مجسمه را دربرگیرد و هم صور را دربرگیرد؛ داشت. در این طائفه طبق ترتیب خودمان روایت نهم یا روایت دهم است رسیدیم. سند این روایت را بررسی کردیم و به دلالتش رسیدیم که آخرین مطلب آن که در ذیل حدیث بود به آن رسیدیم.

رجال روایت « اسبغ بن نباته »

یک نکته راجع به سند آن عرض کنم. در این سند همانطور که عرض شد چنین است: از محاسن برقی **عن ابیه عن ابن سنان عن ابی الجاروت عن اسبغ بن نباته عن امیرالمومنین (علیه السلام)**. ابی الجاروت توثیقی ندارد جز این که در کامل الزیارات و در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده است و بحث رجال کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم چند بار گفته است و گفتیم که تام نیست.

نظر شیخ مفید در ثقه بودن « ابی الجاروت »

منتهی یک نکته ای در ابی الجاروت است که مرحوم شیخ مفید در یکی از کتابهایشان دارند راجع به ابراهیم بن حمزه است در ذیل آن یک حدیثی را که نقل کردند و در رساله فقهی شان است در آنجا ذیل ابراهیم بن حمزه می فرمایند که ایشان از کسانی است که لایطعن علیه، طعن بر او وارد نیست. از رجال مشهوری است که طعن بر آنها وارد نیست و اصحاب بر آنها اعتماد کردند و ذیل آن می گوید از قبیل همین آقا، یعنی ابراهیم بن حمزه و چند نفر که یکی همین ابی الجاروت است، بعید نیست که از این سخن و فرمایش شیخ مفید که یک نوع مدح است، ما توثیق استفاده کنیم.

تفاوت مدح و توثیق

گاهی در کتب رجالی می گویند این شخص توثیق شده است، و گاهی می گویند این شخص مدح شده است، هر مدحی توثیق نیست، گاهی یک ویژگی هایی، خوبی هایی برای یک شخص ذکر می کنند و این معنایش این نیست که این شخص نهایتاً شخص ثقه است در مقام نقل.

این مدح و توثیق است که با هم تفاوتی دارد. مدح اعم از توثیق است و هر مدحی، توثیق نیست. گاهی انسان یک فردی را تضعیف می کند ولی یک خوبی هایی را برای او ذکر می کند، مطلق مدح مساوی با توثیق نیست، بلکه توثیق اعم از مدح است اما بعضی از مدح ها است که اگر یک دقتی راجع به آن شود به نحوی از آن توثیق بیرون می آید. بعید نمی دانم آن تعبیری که مرحوم مفید در یکی از رساله هایشان در باره چند نفر وارده شده است، تعبیرش همین باشد - ضمن بحث ابراهیم بن حمزه - می گوید: این شخص از کسانی است که **لایطعن علیه** و

تعبیر دیگری دارد که در مقام پذیرش روایت مدحش می کند و می گوید طعنی بر او وارد نیست و یک تعبیر دیگری هم دارد، ظنی درباره او وجود ندارد، چون مقام، مقام اعتماد بر حدیثش است، مرحوم مفید در این مقام صحبت می کند البته شیخ مفید احتمال این که حسّی از کسی نقل کند سینه به سینه نقل توثیقی کند بعید نیست که این مدح را مفید توثیق بدانیم و با توجه به این که اصل در اینها حمل بر اصالة الحسن است احتمال این که بگوییم مرحوم شیخ مفید حسّی دارد خبر می دهد، اعتماد و وثوق به او قابل اعتنا باشد.

اعتبار توثیق؛ «عن حسّ» یا «عن حدس»

این بعید نیست چون روشن هم است که وقتی شخصی دیگری را توثیق می کند، این توثیق هنگامی اعتبار دارد، که عن حسّ باشد نه عن حدس و اجتهاد منتهی هر جایی که کسی نقل در باره دیگری بگوید این شخص موثق است و مورد اعتماد است اصل این است که این خبر او عن حسّ است اصل در اخبار این است که عن حسّ است مگر جایی که این احتمال نباشد. در مرحوم شیخ مفید، نسبت به ابی الجاروت و چند نفر دیگر که آنجا ابراهیم بن حمزه هستند،

توثیق شیخ مفید

حال اگر دو نکته درباره کلام ایشان بپذیریم آن وقت مفید وثوق است:

الف. مدح عن الحسن

اولاً این که بگوییم اینجا ایشان مدح در مقام بحث های خبری و امثال این است و مفید وثوق است و توثیق دارد.

ب. مدح عن الحدس (توثیق اجتهادی)

ثانیاً بگوییم این مدح از آن مدح ها و توثیق های مثل مرحوم علامه و متأخرینی که دیگر توثیقشان اجتهادی است یا مثل آقای خوئی و بروجردی و شوشتری و مامقانی دارند، توثیقات اینها اگر مستند به منبع قدیمی نباشد اینها گفته می شود روی اجتهاد خودشان صحبت می کنند مثل بحث هایی که همین جا انجام می شود و گفته می شود روی نظر و حدس گفته می شود. اما در مورد مرحوم شیخ مفید این اصالة الحسن مشکلی ندارد، برای این که احتمالش تا زمان شیخ مفید است که مثل همین روایتی که سلسله هایشان متصل بوده است آن ها گفته اند که این شخص ثقة است که لایطعن علیه و اصحاب بر اینها طعن ندارند و اعتماد بر اینها دارند این بعید نیست که عن حسّ باشد.

طلبه:

استاد: بله می خواهد بگوید این ها همه اش بحث های اعتقادی است و این نوعی توثیق دارد.

نه آنجا روایتی نقل کرده است که ابراهیم بن حمزه در آن بوده است می گوئیم در مقامی که ابراهیم بن حمزه می شود روایتش را قبول کرد، می گوید ابراهیم بن حمزه از کسانی است که لایطعن علیه، و یعتمد علیه. چنین چیزی است، مقامش مقامی است که مدح است و در مقام روایت و خبر است و اعتقادی نیست. اگر ما این نکته را

بپذیریم بعید نیست که می توان پذیرفت، خیلی بحث کاملاً قوی ای نیست، ولی در یک حد متعارفی می شود پذیرفت.

مقدمات پذیرفتن توثیق شیخ مفید

دو مقدمه دارد:

الف. مقدمه اول این است که فرمایش شیخ مفید درباره ابراهیم بن حمزه و ابی جاروت و چند نفر بگوییم که مدحی است که مفید وثوق است، این مبتنی است بر این که بگوییم چون مرحوم صدوق در مقام تأیید خبر ابراهیم بن حمزه است و از آن جهت درباره او بحث می کند چون درباره تصحیح سند و حدیث و.. است این مدح مفید توثیق است. و نکته اش همین است.

ب. مقدمه دوم این است که بگوییم اصالة الحسن در توثیق تا زمان مرحوم مفید قابل قبول است و تا زمان ایشان همین که احتمال عقلانی است که دارد روایتش را سینه به سینه از روات دیگر نقل می کند تا به توثیق ابی الجاروت برسد احتمالش اگر باشد آن وقت اصالة الحسن این است که اصل عقلانی است می گوید این توثیق عن حسن است و درست می شود و از این جهت بعید نیست که ابی الجاروت را توثیق کنیم.

انطباق تاریخی روایت «اسیغ بن نباته»

این به لحاظ سلسله تاریخی هم ابی جاروت هم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است اسیغ بن نباته هم احتمالش منتفی نیست بدون این که عمرش طولانی شود، حضرت امام باقر (علیه السلام) دوره امامتشان چه سالهایی است؟ صد و بیست، سی، و اسیغ بن نباته اگر بگوییم در زمان ابی جاروت نقل کرد است بعید نیست. یک فرد سی چهل ساله ای باشد، که از محضر امیرالمومنین (علیه السلام) بوده است و اگر ۸۰، ۹۰ سال عمر کرده باشد که غیرطبیعی نیست، آن وقت ابی جاروت می تواند از او نقل کند، منتفی نیست، بدون نیاز به عمر بالای صد سال، آن جایی که سلسله روات نیازی به یک عمری بالای نود و صد باشد، آنها جزء معمدین می شود، اگر تصریح نشود که جزء معمدین است آن وقت اینجا گفته می شود یک سقطی ندارد، اگر بالای ۸۰ سال بتواند دوره کوتاهی انطباق با هم داشته باشند، وجهی ندارد طبقات آن و سلسله سند سقطی وجود دارد و قابل قبول است.

طلبه:

استاد: بله، نقل شده است و مشکلی ندارد. سال ۹۵ اگر آن باشد... مشکل حل است بنابراین طبقات روات در اینجا مشکلی ندارد، ابی الجاروت قابل قبول است متعیدر مورد ابن سنان ظاهراً نمی توان تشخیص داد بین محمد بن سنان و احمد بن سنان، کدام یک باشد.

توثیق روات در حال حاضر

در زمان ما یک بخشش چیزهایی است که عن حس نقل شده است و عن حسی است و تاریخی نقل شده و واضح است ولی جاهای مبهمش اجتهادی است و هر کسی به اجتهاد خودش عمل می کند. این که ابن ابی عمیر موثق است این دیگر اجتهادی نیست، عن حس است، نقل کردند از نجاشی و بالاتر از نجاشی و نقل کردند از سلسله فقهاء و روات همین جوری که توثیق دست ما آمده است این توثیق ابن ابی عمیر و خیلی از روات دیگر که در کتاب نجاشی است، معارضی هم ندارد، این توثیقات همه عن حس است و ما هم قبول می کنیم منتهی در جاهایی که توثیق عن حس داریم یا نداریم باید آن اجتهادی می شود و هر کس اجتهادش به درد خودش می خورد.

مفهوم « قدخرج من الاسلام »

الف. از نظر امام (ره):

اما در دلالت این حدیث دو سه مطلب گفتیم، آخرین مطلب این بود که حضرت امام فرمودند که این من مثل فلانا فقد خرج من الاسلام، بخاطر این که خرج من الاسلام یک تعبیر بسیار تنیدی است و اگر حقیقتش را بخواهیم بپذیریم این را باید بر بت سازی حمل کنیم نه صرف مجسمه سازی، برای این که خروج از اسلام به صرف نقاشی و مجسمه محقق نیست، برای این که خود جزا و شرط و تعبیر خرج من الاسلام قرینه بر این است که من «مَثَلُ مَثَلًا» یعنی تمثیل در مقام بت است و از این جهت این روایت چیز خاصی می شود فقط در بحث بت سازی و از بحث ما بیرون است

ب. از نظر آقای خرازی :

کسانی هم پاسخ دادند آقای خرازی و دیگر فقهاء جواب دادند که نه برداشتشان این است که خروج از اسلام، خروج حقیقی نیست، و خروج مجازی و حکمی است و خروج از اسلام به صورت مجازی و حکمی از ایمان، در گناهان دیگر هم اطلاق می شود، چنین نیست که فقط در مسائلی باشد که با شرک و.. ارتباط داشته باشد و در خیلی از معاصی دیگر هم است که تعبیری از این قبیل وارد شده است و بنابراین چون خرج من الاسلام حقیقی نیست، با غیر بت و سایر مجسمه ها سازگار است و باید به اطلاق من «مَثَلُ مَثَلًا» که چه بت است و غیر بت باشد باید عمل کنیم و فرقی نمی کند غیر بت را هم می تواند دربرگیرد.

ج. نظر سوم در « خرج من الاسلام »

ما در اینجا عرض کردیم که ممکن است کسی بگوید که اینجا یک تعارض بین دو قرینه وجود دارد و این دو قرینه در اینجا به این ترتیب است که ظاهر خرج من الاسلام، ظاهرش این است که یک خروج واقعی است که آن وقت مربوط به بت پرستی است. «مَنْ مَثَلُ مَثَلًا» اطلاق ندارد و از طرف دیگر ظهوری هم در خود شرط و مقدم قضیه

است که « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » ظاهرش این است که خود **تمثیل بماهوهو** بدون دیگری موضوعیت دارد. این دوظهور مقابل هم است، « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » اگر بخواهیم تخصیصش بزنیم به تمثیل در مقام بت پرستی، این خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که خود مجسمه سازی و تمثیل و تصویر بماهوهو نه از حیث این که مقدمه بت پرستی است و خاص به ساخت مجسمه ای است که مورد پرستش می گیرد، این خلاف ظاهر است، این قید دلیل و قرینه می خواهد و اگر دلیل نباشد اصالة الموضوعية و اصالة الاطلاق می گوید خود تمثیل بماهوهو موضوع حکم است و این یک ظهور از این طرف، که اگر این باشد روایت اطلاق دارد.

ظهور جزاء خرج من الاسلام، ظهورش این است که اصل این است که معنای حقیقی مقصود است آن ظهور اگر باشد، آن وقت باید « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » قید بخورد. بین این دو ظهور ممکن است کسی بگوید تعارض است و ما اصالة الاطلاق والموضوعية در « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » اگر این را بگوییم خرج من الاسلام را حکمی می گوییم و غیر حقیقی است و اگر خرج من الاسلام را بگیریم آن می گوید پس « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » فقط به مقام بت سازی است و نه غیر آن. بین این دو تا شاید کسی بگوید تعارض است و در تعارض هم یک اجمالی پیدا می کند، تقدیمی ندارد، این هم ممکن است در واقع در جواب دو نظریه قبلی بگوید به یک اجمالی می رسم.

جمع بندی مطلب

حضرت امام آمدند ظهور خرج من الاسلام را اخذ کردند و آن را مقدم داشتند، می گویند چون خرج من الاسلام حقیقی است، پس « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » یعنی بت سازی است، دیگران گفتند آن « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » اطلاق دارد ساخت مجسمه ولو این مانکن هایی که برای فروش لباس استفاده می شود، آن اطلاقی که ظهور اطلاقی اش را می گیریم و آن خرج من الاسلام را قید می زنیم یعنی از اسلام حقیقی، یا خروج را در آن تصرف می کنیم.

امام آن ظهور ذیل را مقدم دانستند و قرینه بر تصرف در صدر قرار دادند و مقید به بت کرد. و مشهور این را مطلق می دانند و ظهور اطلاقی صدر را می پذیرد، صدر حدیث را، و خرج من الاسلام را حکمی اش می کند.

نظر دیگر این است که کسی شاید بگوید بین این دو صدر و ذیل یک نوع ناسازگاری است ولی ترجیحی نمی توانیم بدهیم این را بر آن یا آن را بر این، و چون نمی شود ترجیح داد، فلذا معتقد می شویم به اجمال حدیث، البته اجمال که باشد، قدر متیقنش بت سازی است، آن همیشه قدر متیقن دارد، اما مجمل که شد اطلاقی ندارد که همه جا به آن تمسک کرد. این احتمال سوم است.

ممکن است کسی نظر مشهور را در اینجا که « مَن مَثَلٌ مَثَالاً » را مطلق می گرفت، ترجیح دهد، با دو قرینه که تمثیل در اینجا مطلق مجسمه سازی است.

نظر آقای اعرافی: « خرج من الاسلام »، خروج حکمی

الف. دلیل اول: وجود قرینه در عبارت

یک مؤید این است که اینجا این جمله تنها نیست، چنین است من جدد قبراُ أو مثل مثلاً یکی از آن هم تجدید قبر است، حتی تکرار هم نشده است که سیاق واحده است و جمله واحد و جواب واحد در این جمله شرطیه به دو شرط خورده است، نگفته که من جدد قبراُ فقد خرج من الاسلام و من مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام که بگوییم سیاق است و سیاق اعتباری ندارد، نه در یک جمله می گوید که من جدد قبرا و من مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام، یعنی یک جواب را حمل بر دو مقدم کرده، حتی دو جمله نیست و یک جمله است. یک جمله که شد، آن وقت خرج من الاسلام نسبت به تجدید قبر که حتماً خروج حکمی مراد است و اگر کسی بگوید گناه محض دارد و می گوئیم گناه هم نیست و کراهت دارد ولی آن هم نگوییم بگوییم حرام است، می گوئیم این حرام شرک و.. نیست، حرام مثل سایر محرمات است، خرج من الاسلام نسبت به شرط اول قطعاً حکمی است، این قرینه برای حکمی بودن دومی است. نگویید این سیاق قرینیت ندارد، اینجا قرینیت بالاتر از سیاق است برای این که یک جمله به هر دو نسبت داده شده ولو از نظر ادبی بگوییم این در حکم دو جمله است ولی به لحاظ استعمالی یک جمله است که به هر دو نسبت داده شده و در هر دو وزان دارد.

ب. بت سازی خروج من الاسلام حقیقی نیست

مؤید دوم این است که خرج من الاسلام حتی نسبت به بت سازی، خرج من الاسلام حقیقی نیست، صرف بت سازی خروج من الاسلام حقیقی نیست، بت پرستی خروج من الاسلام حقیقی نیست، فلذا ما خدمت حضرت امام عرض می کنیم که حتی اگر « مَن مَثَلُ مَثَالاً » فقط بت سازی مقصود باشد، باز خروج من الاسلام حکمی است، چون بت سازی ملازم بت پرستی نیست. خیلی آدمها بت می سازند ولی به دیگران می دهند و بت نمی پرستند. منافعش را می برد و در آمد دارد مثل مسلمانی که اعتقاد دارد و گناه هم می کند. اگر این نکته را بپذیریم تعارضی بین دو ظهور نیست، و در هر حال خروج حکمی است حتی اگر مقصود از ساخت مجسمه، ساخت بت است نه بت پرستی. ساخت بت موجب خروج از اسلام ظاهری نیست.

نتیجه این که برداشت مشهور درست است و گناه نبودن را می رساند.

طلبه:

استاد: نه ایشان آن را نمی گوید، می گوید ساخت بت است چه برای خود و چه برای دیگران.

مفهوم « مَن مَثَلُ مَثَالاً »

این که من می گویم در هر دو اینها تعبیر مؤید کردم، برای این که وجوه دیگری هم به ذهن می آید که این ها را جواب داد ولی خیلی نمی شود آن وجوه را..

وجه اول برای این است که خرج من الاسلام برای این که عطف می شود در واقع دو جمله است از نظر ادبی، و مؤید است و دلیل نیست، این جا هم ممکن است امام این گونه بفرماید که من خرج من الاسلام ظاهری حقیقی می گیرم، و مقصود من مثل مثلاً، بت ساختن برای پرستش است، منتهی این خیلی بعید است. از نظر سند این حدیث بی اشکال نیست.

طلبه:

استاد: نه، اگر این احتمال را بگوییم یعنی ساختش موضوعیت ندارد، یعنی عبادتش موضوعیت دارد و چون مقدمه این است از آن باب سخن می گوید. بنابراین برداشت مشهور اظهر است.

روایت «ابی بصیر»

روایت دهم که در اینجا روایت یازدهم است، این روایت هم از «عن ابیه عن قاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) أتنا جبرئیل فقال یا محمد! ان ربک یقرئک السلام و ینهی عن التماثل» این همان روایتی است که روایت اول هم همین بود تزویق البیوت بود، عن علی بن حمزه، عن ابی بصیر بود که از امام صادق (علیه السلام) بود که نقل می کرد نزول جبرئیل منتهی در عین حال این دو بحث است. آنجا تزویق البیوت داشت، اینجا عن التماثل بود فلذا روایت مستقلاً حساب می شود گرچه همه اش در واقع یک سند دارد ولی عبارت مختلف است.

بررسی رجال روایت «ابی بصیر»

این روایت دارد که ان ربک ینهی عن التماثل، این روایت ضعیفی است، قاسم بن محمد ضعف دارد، علی بن ابی حمزه بطائنی است که چندبار راجع به آن سخن گفتیم ولذا روایت ضعیف است. از ابی بصیر است که او معتبر است. ابی بصیر مردد بین چهار یا پنج نفر است یاکنیه.

توثیق «ابی بصیر»

یحیی بن قاسم است که شخص معتبری است، یکی هم لیث بن مراد بختری است، که این دو آدم های بزرگ و جلیل القدری بودند که یحیی بن قاسم، همان ابوبصیری است که نابینا است و یحیی بن ابی بصیر گاهی لقب قاسم است و گاهی لقب لیث بن مراد بختری است که به اولی ابی بصیر اسدی می گویند و دومی را ابو بصیر مرادی می گویند. این دو نفر افراد معتبر و قوی ای هستند. اما دو سه نفر دیگر هم داریم که مکنی به ابوبصیرند و توثیق ندارند و یک بحث رجالی که وجود دارد که این ابی بصیر که مشترک بین چهار یا پنج نفر است و سه نفرشان توثیق ندارند چطور حمل بر این دو نفر می کنید؟ این یک بحث رجالی است.

یکی از لحاظ طبقه با امام باقر و امام صادق (علیه السلام) جور نیست، آن دو تا هم که از لحاظ طبقه جور در می آید پنج نفرند که دو نفر افراد موثق و جلیل القدری هستند، آن سه نفری که توثیق ندارند و مکنی به ابی بصیر هستند،

ظاهراً یکیشان از نظر طبقه جور نیست، اما در همین طبقه ما یک یا دو ابی بصیر داریم که توثیق ندارند و این ابی بصیر مردد می شود.

مهمترین نکته ای که گفته شده است که این دو تا آن قدر مهم بوده اند و آن همه روایت و حدیث دارند اگر در جایی مقصود غیر از این دو نفر با این عظمت شأن باشد آن را باید ذکر کند فلذا می گویند حمل می شود ابی بصیر بدون قید بر یکی از این دو نفری که جلیل القدرند به لحاظ منزلت و کثیر الروایت هستند و مشهور بین علماء هستند. این که بعضی ها تعبیر دارند که اگر کسی حدیث روایت کند و ابی بصیر بیاورد راوی که دارد از او نقل می کند و آن ابی بصیر غیر از این دو نفر جلیل القدر و کثیر الروایه باشد، این یک نوع اغراء به جهل است. برای این که تا می گوید ابی بصیر، در اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فوراً ذهن به اینها می رود که آن همه حدیث دارند و جلیل القدرند و فلذا می گویند انصراف دارد این کنیه و این نام به یکی از این دو نفری که جلیل القدر کثیر الروایه هستند و اگر مراد غیر این دو بود باید ذکر شود.

این مسأله مهمی است که اگر حل نشود خیلی از روایتها را باید کنار گذاریم و این چیز متعارفی است که اگر کسی بین یک نام شخصیت مشهوری و جلیلی باشد با افرادی که در رتبه های بعدی هستند بدون قید انصراف به او دارد و لذا در فضای جامع روایی و در نقل روات هنگامی که نامی مثل ابی بصیر بیاید و مردد شود بین این دو نفری که جلیل القدر و کثیر الروایه هستند و یک نفر یا دو نفر دیگر که در این حد نیست، و توثیق و عظمتی نداشته قطعاً ذهنها به سمت او می رود و کسی که نقل می کند او را قصد می کند و اگر کس دیگری مقصودش باشد قید می زند. این دو توثیق خیلی بالا به همراه روایات کثیره هستند.

طلبه:

استاد: این از انصرافهایی است که از نظر اصولی درست است و از نظر عرفی هم درست است. الان هم اگر کسی بگوید آقای گلپایگانی چنین گفتند زمان ایشان یا بعد از ایشان، ذهن به سمت گلپایگانی مشهور می رود و شناخته شده تر است.

دلالت روایت «ابی بصیر» بر حفظ یا ساخت تمائیل

از نظر دلالت هم یک نکته این است که این ینهی عن التمائیل، ظاهر اولیه اش که معلوم است مراد نیست، و یک چیزی افتاده است، نهی کرده از تمائیل، یعنی چه؟ خود تمائیل را که نهی نمی شود کرد؟ فعلی که به این تمائیل تعلق می گیرد مورد نهی قرار گرفته است چون نهی باید به فعل اختیاری تعلق بگیرد،

متعلق تماثل در « ینهی عن التماثل »

تماثل متعلق نهی است، نه موضوع نهی، آن وقت یک فعلی به او تعلق گرفته است، آن فعل متعلق نهی، چند احتمال رویش است.

الف. حفظ و نگهداری

یک احتمال حفظ التماثل فی البیوت است، یا تزین البیوت به تماثل است و حفظ و نگهداری است.

ب. ساخت

یک احتمال این است که مقصود ساخت و عمل التماثل باشد و ینهی عن تصویر التماثل عن صنع التماثل عن عمل التماثل باشد.

ج. ساخت، حفظ و نگهداری

یک احتمال سوم این است که اطلاق داشته باشد، یعنی چه عمل التماثل و چه حفظ التماثل هر دو را بگوید که اگر احتمال دوم و سوم باشد، با بحث ما ارتباط پیدا می کند.

بعضی احتمال سوم را احتمال دادند و گفتند ینهی عن التماثل متعلق نهی که نیامده و حذف متعلق دلیل بر عموم است یعنی هر نوع مسأله ای که در ارتباط با تماثل باشد را نهی می کند چه ساخت و چه حفظ آن را. اشکالی که در این اطلاق می شود این است که اگر ما..

نظر استاد اعرافی

آنی که حذف شده و متعلق نهی است، یک جمله و یک کلمه نمی تواند باشد، یک کلمه مثلاً اگر بگوییم ینهی عن التماثل مثلاً جامعی بگیریم بین صنع و اقتناع، یک کاری که هر نوع ارتباطی با تماثل، مجسمات مورد نهی قرار گرفته است. عنوان عام نمی تواند باشد، برای این که اگر این عنوان عام باشد شامل نگاه به تماثل هم می شود و این نگاه که حرام نیست، پس عنوان جامع مشترک بین ساخت و اقتناع ما نداریم برای این که اگر بخواهیم عنوان جامع بیاوریم مثل تماس و ارتباط با او، آن وقت یک چیزهایی را دربرمی گیرد، که هیچ کس به آن ملتزم نیست، یک جامع حقیقی که یک کلمه بگوییم حذف شده و آن متعلق نهی است نداریم، یعنی داریم ولی نمی شود به نتیجه اش ملتزم شد.

چون آنی که اینجا مطرح است ساخت و نگهداری است بین این دو تا یک جامع قریبی که فقط این دو تا را دربرگیرد، جامعی داریم که شامل حتی نگاه هم می شود، که نمی توانیم بگوییم این جامع حذف شده است. بین این دو چون جامع قریب نداریم، جامع بعید داریم چیزهای دیگری را دربرمی گیرد و قطعاً مقصود روایت نیست و جامع قریب عرفی بین اینها چیزی نداریم، بنابراین اگر بخواهیم هر دو را می گیرد بنابراین دو تا کلمه مقدر است، ینهی عن التماثل یعنی ینهی عن الصنع و ینهی عن حفظ التماثل. حذف یک کلمه جامعیتی می خواهد که هیچ

کس به آن ملتزم نیست، جامع که نشد، باید بگوییم دو کلمه مقدر است، و مقدر بودن دو کلمه خلاف ظاهر است و مؤونه زائده دارد.

فکر می کنم که نمی شود اطلاق درست کنیم باید دو چیز را بگیریم و اصل عدم آن است و اگر یک چیز باشد اینجا اجمال دارد، قرینه ای نداریم که صنع التماثل یا حفظ التماثل است؟